

بررسی تطبیقی حدود و اختیارات ولیّ فقیه از منظر امام خمینی و شهید صدر

۶۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۸/۸ تاریخ تأیید: ۱۳۹۰/۱۱/۵

محمد جداری عالی*

چکیده

ولایت فی‌الجمله برای فقیه از مسائل مورد اتفاق فقیهان است. مسئله اصلی مورد اختلاف در بحث ولایت فقیه، حدود و اختیارات فقیه در زمان غیبت است. در این مقاله نظر دو فقیه روشن ضمیر و انقلابی معاصر یعنی امام خمینی و شهید صدر در این مسئله مورد مطالعه و تطبیق قرار گرفته است. از آثار علمی و سیره عملی امام خمینی استفاده می‌شود، ایشان بر خلاف برخی ادعاها، در طول زندگی علمی و سیاسی خود همواره به ولایت مطلقه فقیه اعتقاد داشته، فقیه را جانشین پیامبر^ص و امامان معصوم^ع در همه

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی MJ.AALI5@Gmail.com

عرصه‌های حکومتی و همسان ایشان در لزوم اطاعت و ولایت و حکومت معرفی می‌کند.

از سوی دیگر، از آثار مکتوب شهید صدر برمی‌آید که ایشان در زمان غیبت، فقیه بماهو فقیه را به عنوان مرجع صالح رشد و مرجع علمی و ناظر بر اجرای صحیح قانون الهی و شریعت اسلامی معرفی می‌کند.

روشن است که این دو دیدگاه در عمل، دو روش حکومتی متفاوت ارائه خواهند داد. مهم‌ترین تفاوت دو نظریه اینکه در نظریه امام خمینی، فقیه حاکمیت و ولایت دارد، بلکه بالاترین مقام اجرایی کشور است؛ ولی در نظریه شهید صدر، فقیه هیچ‌گونه نقش اجرایی ندارد و حاکمیت با مردم است و وظیفه فقیه، نظارت بر حسن اجرای قوانین و مطابقت با قوانین شرع است.

واژگان کلیدی: ولایت مطلقه، مرجع صالح رشید، حاکمیت، نظارت، امام خمینی، شهید صدر.

مقدمه

فقه‌های شیعه در باب‌های متعدد فقه مانند باب تقلید، زکات، خمس، امر به معروف و نهی از منکر، مکاسب محرمه، شروط متعاقدين، شرایط عوضین، خیار شرط، لقطه، غصب، احیای موات، وصیت، نکاح، طلاق و... با عنوان‌های گوناگونی؛ مانند حاکم شرع، ولی امر، ولی مسلمین، فقیه امین و... به ولایت فقیه متعرض شده‌اند و می‌توان گفت به جز تعداد کمی از اخباری‌ها مثل محمد امین استرآبادی در **الفوائد المدنیة**، فقیهی یافت نمی‌شود که ولایت فقیه را قبول نداشته باشد؛ به گونه‌ای که از مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی نقل شده که ایشان منکر ولایت فقیه را منکر فقه اسلام معرفی کرده‌اند و یا مرحوم صاحب جواهر فرموده است:

استوانه‌های مذهب را به ولایت فقیه حکم کرده‌اند و کسی که در ولایت

فقیه و سوسه کند، طعم فقه را نجشیده است و رمز کلمات امامان معصوم علیهم‌السلام را نفهمیده است (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۲۱، ص ۳۹۷).

هرچند برخی متفکران (آذری قمی، ۱۳۷۲، ص ۶۳) از این عبارات، ولایت بر زعامت را استفاده کرده‌اند؛ ولی می‌توان گفت از این عبارات‌ها و استقصای فتواها و نظرات فقیهان، حداقل استفاده‌ای که می‌شود اینکه ولایت فی‌الجمله فقیهان، همواره مورد قبول همه فقیهان بوده است و اختلاف آنها در حدود و اختیارات ولیّ فقیه و محدوده منصب و اعمال ولایت اوست.

در این مقاله مسئله مذکور به صورت تطبیقی از منظر امام خمینی و شهید صدر براساس آثار مکتوب‌شان مورد بررسی قرار می‌گیرد. بدین منظور پس از بیان مفهوم ولایت ولیّ و تنقیح محل بحث، نخست حدود و اختیارات ولیّ فقیه را از منظر امام خمینی، سپس همان بحث را از دیدگاه شهید صدر بررسی می‌کنیم و در خاتمه میان دو دیدگاه، کار تطبیقی انجام می‌دهیم.

۱. ولایت در لغت

واژه ولایت از ریشه «ولّی» و «ولّی» بر وزن «فلس» به معنای قُرب است (فیومی‌المقری، ۱۴۲۰ق، ص ۳۴۶ / جوهری فارابی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۲۰۰۴-۲۰۰۶ / فیروزآبادی، ۱۴۲۸-۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۴۰۱). ولایت و ولایت با کسره و فتحه به معنای نصرت است (فیومی‌المقری، ۱۴۲۰، ص ۳۴۶ / جوهری فارابی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۲۰۰۴-۲۰۰۶) برخی میان معنای ولایت با کسره و ولایت با فتحه، تفاوت قائل شده‌اند. جوهری گفته است: ولایت با کسره واو به معنای سلطان و «ولایت و ولایت» با کسره و فتحه واو به معنای نصرت است

(جوهری فارابی، همان). طریحی می‌نویسد: ولایت با کسره به معنای تولیت و سلطان است و ولایت با فتحه به معنای محبت می‌باشد. ابن‌اثیر بر آن است که ولایت با کسره را در معنای اماره، ولاء و معتق و ولایت با فتحه، در نسب و نصرت و معتق، به کار می‌رود (ابن‌الاثیر، ۱۴۲۲ق، ج ۵، ص ۲۲۷-۲۲۸) و فیروزآبادی معتقد است ولایت با کسره به معنای الخطه و الإمارة و السلطان به کار می‌رود (فیروزآبادی، ۱۴۲۸-۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۴۰۱).

برای واژه ولیّ و مولی معانی متعددی ذکر شده است. مشهورترین آنها عبارت‌اند از: ابن‌العم، العَصَبَه، الناصر، الحلیف، الْمُعْتِق، العَتِیق (عبارت‌اند از آزادشدگان بنی‌هاشم)، جار (همسایه) و معناهای دیگر (ر.ک: فیومی مقری، همان، / جوهری، همان، / فیروزآبادی، همان / ابن‌اثیر، همان) که اکثر آنها در حدیث آمده است و بر حسب اقتضای هر حدیث، باید در یکی از آنها معنا شود. در نتیجه، با دقت در معانی گوناگون به خصوص معناهایی که برای لفظ مولی گفته شده است، به نظر می‌رسد که تمامی آنها به معنای واحدی برمی‌گردد که راغب در مفردات گفته است؛ یعنی ارتباط و اتحاد دو چیز به گونه‌ای که هیچ مانع، فاصله و جدایی در میانشان نباشد. البته این ارتباط می‌تواند از جنبه‌های گوناگونی باشد؛ مانند دوستی، یاری، اعتقاد، صداقت، دین و... (ر.ک: راغب اصفهانی، مفردات، ۱۳۷۹ق، ماده ولی). علامه طباطبایی نیز با توجه به این مطلب نوشته‌اند: «اصل در معنای ولایت، برداشته شدن واسطه‌ای است که بین دو چیز حایل شده، به گونه‌ای که بین آن دو، چیزی غیر از آنها باقی نماند» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۸۹).

نکته دیگری که از ملاحظه معانی گوناگون کلمه ولایت به دست می‌آید،

آنکه در همه آنها نوعی تولی و برعهده‌گرفتن امور وجود دارد و ظاهراً به همین دلیل است که *راغب* در پایان کلام نقل می‌کند که حقیقت معنای ولایت (با فتحه و کسره) تولی و برعهده‌گرفتن امور است (*راغب اصفهانی، همان*). نتیجه آنکه لفظ ولایت و واژه *ولئ* مشترک معنوی و دارای معنای واحد است و آن اتحاد و ارتباط دو چیز است، به گونه‌ای که فاصله در میان‌شان نباشد و یکی عهده‌دار بعضی از امور دیگری شود. این معنا دارای مصادیق متعددی است که یکی از برجسته‌ترین آنها امارت و حکومت می‌باشد؛ بنابراین استعمال کلمه ولایت در معنای حکومت، نه تنها مجازی نبوده، بلکه استعمال لفظ در یکی از بارزترین مصادیق معنایی خود می‌باشد.

۲. ولایت در اصطلاح

گفته‌اند ولایت در اصطلاح به معنای سلطه بر شخص یا مال و یا هر دو است، اعم از اینکه چنین سلطه‌ای، عقلی باشد یا شرعی، اصلی باشد یا عرضی و فرعی (*آل بحر العلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۲۱۰*).

برخی فقها به این دلیل که معنای لغوی ولایت را قیام به امر شیء (عهده‌دار شدن انجام چیزی) و سلطه بر آن دانسته‌اند، معتقدند که این کلمه دارای معنای اصطلاحی خاصی نیست؛ زیرا در کلام شرع و فقها نیز به همان معنای لغوی (تسلط بر شخص یا شیء) به کار رفته است (مشکینی، ۱۳۷۹، ص ۵۷۲ / ر.ک: داوری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۳۷).

۳. مراتب ولایت فقیه

ولایت می‌تواند در مرتبه‌ای از مراتب ذیل مطرح شود:

۱. ولایت بر افتا؛ ۲. ولایت بر قضا؛ ۳. ولایت بر اجرای مجازات‌های اسلامی؛ ۴. ولایت بر قانونگذاری؛ ۵. ولایت بر امور عرفی؛ ۶. ولایت بر اموال و انفس؛ ۷. ولایت بر اخذ خمس و زکات؛ ۸. ولایت بر امور حسبه؛ ۹. ولایت بر موضوعات؛ ۱۰. ولایت بر زعامت (حکومت).

همه فقیهان فی‌الجمله ولایت را در بعضی از آن مراتب قبول دارند؛ ولی آنچه در این مقاله مورد مطالعه قرار می‌گیرد، حدود اختیارات ولی فقیه در حوزه ولایت بر زعامت است.

۴. اقسام ولایت

درباره ولایت از حیثیات گوناگون، تقسیم‌بندی‌های متعددی مطرح شده است؛ از جمله تقسیم ولایت به لحاظ دارنده آن یعنی «ولی» می‌باشد؛ از آن جهت ولایت به ولایت خدا، پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، امام معصوم علیه‌السلام، فقیه، پدر، جد، وصی، نایب، متولی وقف و... تقسیم شده است که محل بحث ما در این مجال، ولایت فقیه است. در تقسیم‌بندی دیگری ولایت از لحاظ گستره و حدود اختیارات، به مطلقه و مقیده (محدوده) تقسیم می‌شود.

۴-۱. ولایت مطلقه

پیش از آنکه به دیدگاه بزرگان نام‌برده بپردازیم، لازم است در ارتباط با مفهوم ولایت مطلقه، چند نکته را به اختصار اشاره کنیم:

نکته اول، اینکه ولایت مطلقه دو گونه است:

الف) ولایت مطلقه علی الاطلاق؛ در این نوع ولایت هیچ گونه قید و شرطی وجود ندارد و ولایت از هر قید و شرطی آزاد است. این معنا به خداوند اختصاص دارد و حتی پیامبران صَلَّی اللهُ عَلَیْهِمْ وَاٰلِهِمْ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَمٌ نیز از آن برخوردار نیستند.

ب) ولایت مطلقه نسبی؛ در این نوع، ولایت از هر جهت مطلق و بی قید و شرط نیست، بلکه نسبت به برخی امور، مطلق می باشد؛ بنابراین با مقید و محدود شدن به بعضی امور دیگر سازگار است؛ مثلاً واژه «دانشجو» را در نظر بگیرید، این واژه در مفهوم دانشجویی، مطلق علی الاطلاق است و همه دانشجویان آزاد از هر قیدی از قبیل ملیتی، قومیتی، زبانی، جنسیتی، محل تحصیل، مقطع تحصیل و... را شامل می شود؛ ولی وقتی گفته می شود «دانشجوی دوره دکتری»، این عبارت به غیر از «مقطع تحصیلی»، نسبت به هر قیدی مطلق است. این نوع مطلق را مطلق نسبی می نامند؛ زیرا هر چند نسبت به مقطع تحصیلی مقید است؛ ولی نسبت به سایر قیدها مطلق است.

نکته دوم، اینکه ولایت مطلقه در اصطلاح فقیهان به دو معنا به کار رفته است که عدم تمیز آن دو، باعث اشتباه و خلط مبحث خواهد شد؛ اول، ولایت به معنای حکومت و اداره کشور؛ دوم، ولایت به معنای ولایت بر مال و جان انسان هاست. مطابق معنای دوم، ولایت، امور خصوصی و شخصی افراد را نیز شامل می شود؛ مانند: انتخاب همسر، انتخاب مسکن، خرید و فروش های مورد نیاز خصوصی مردم و... این نوع از ولایت درباره پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِمْ وَاٰلِهِمْ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَمٌ مورد اتفاق فقیهان است؛ ولی درباره فقیهان، شاید کمتر کسی یافت شود که به

چنین ولایتی قائل باشد و محل بحث در این مجال، معنای اول ولایت یعنی ولایت به معنای زعامت و حکومت سیاسی است که اساساً رسیدگی و اداره امور عمومی مردم را در برمی گیرد.

نکته سوم، اینکه ولایت مطلقه در مقابل ولایت مقیده است. همچنان که پیش تر گفتیم، ولایت فقیه در مراتب متعددی مانند ولایت بر افتاء، ولایت بر قضا، ولایت بر اجرای مجازات‌های اسلامی، ولایت بر اخذ خمس و زکات، ولایت بر امور حسبیه، ولایت بر موضوعات و... مورد بحث قرار گرفته و هر کدام از فقیهان به یک یا چند مرتبه از آنها قائل شده‌اند. ولایت در این محدوده‌ها را در اصطلاح فقهی ولایت مقیده (محدوده) می‌نامند و در مقابل، ولایتی که نسبت به قیده‌های فوق مطلق بوده و شامل همه مراتب یادشده و سایر مراتب و اختیارات مورد نیاز برای اداره امور جامعه براساس رعایت مصالح عمومی اسلام و مسلمانان می‌باشد - که انبیا و امامان علیهم‌السلام نیز به عنوان حاکمان جامعه از آن برخوردارند - را ولایت مطلقه یا ولایت عامه می‌نامند.

۵. حدود اختیارات ولی فقیه از منظر امام خمینی

بحث ولایت فقیه و حدود اختیارات آن در آثار حضرت امام، نخستین بار در کتاب *کشف‌الاسرار* (۱۳۲۲)، سپس در کتاب *الرسائل* (۱۳۳۱) و پس از آن به صورت فتوایی در کتاب *تحریر الوسیله* (۱۳۴۳) و نیز در درس خارج فقه ایشان در نجف اشرف (۱۳۴۷-۱۳۴۸) - که با اضافاتی به صورت کتاب حکومت اسلامی به زبان فارسی چاپ شد و در قالب *کتاب‌البیع* که به زبان عربی در سال ۱۳۴۸ منتشر شد - و همچنین نظرات ایشان را در این باره می‌توان در

سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و نامه‌های آن حضرت در پیش از انقلاب و پس از پیروزی انقلاب اسلامی جست‌وجو کرد که صریح‌ترین آن در پاسخ رئیس جمهور وقت (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای) منعکس شده است و ایشان با صراحت تمام، ولایت مطلقه فقیه را در نامه‌شان مطرح کردند. در این مجال به طور خلاصه نظر ایشان را درباره حدود اختیارات ولی فقیه می‌آوریم و در ادامه به پاسخ برخی ایرادات می‌پردازیم.

۵-۱. تقریر نظریه

امام خمینی در نخستین کتاب سیاسی خویش، فقیه را جانشین پیامبر ﷺ در همه عرصه‌های حکومتی و همسان ایشان در لزوم اطاعت، ولایت و حکومت معرفی می‌کند و می‌فرماید:

پس معلوم شد آنهایی که روایت سنت و حدیث پیامبر ﷺ می‌کنند، جانشین پیامبرند ﷺ و هرچه برای پیامبر ﷺ از لازم‌بودن اطاعت و ولایت و حکومت ثابت است، برای آنها هم ثابت است؛ زیرا که اگر حاکمی کسی را جانشین خود معرفی کرد، معنایش آن است که کارهای او را در نبودنش او باید انجام دهد (خمینی، [بی‌تا]، ص ۱۸۸).

با توجه به تعریفی که از ولایت مطلقه فقیه ارائه شد، این عبارت کاملاً با ولایت مطلقه سازگار است.

همچنین، حضرت امام طی فتوایی در مسائل امر به معروف و نهی از منکر کتاب *تحریر الوسیلة* می‌نویسد:

در عصر غیبت ولی امر و سلطان عصر (عج) نایبان عام آن حضرت که فقهای جامع شرایط فتوا و قضا هستند، جانشینان آن حضرت در اجرای

سیاسات و مسائل حکومتی و سایر اموری که به عهده امام علیه السلام است، می‌باشند، جهاد ابتدایی استثناست (خمینی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۱۲).

امام خمینی در این فتوا نیز فقیهان را نایبان عام و جانشینان حضرت ولی عصر (عج) در مسائل سیاسی و حکومتی معرفی می‌کند. کلمات «نایبان» و «جانشینان» مشعر به ولایت فقیه و به ویژه عبارت جانشینی در «سایر اموری که به عهده امام است» گویای مطلقه بودن ولایت می‌باشد.

حضرت امام در کتاب **الیبیح** بحث ولایت فقیه را به صورت گسترده و استدلالی طرح می‌کند. در این کتاب پس از اینکه با ادله عقلی و نقلی، اصل ولایت را برای فقیه اثبات می‌کند، به بیان و اثبات حدود اختیارات ولی فقیه می‌پردازد. در این مجال به عباراتی از آن اشاره می‌کنیم: «برای فقیه عادل تمام اختیارات مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مقرر است، ثابت می‌باشد» (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۶۴-۴۶۵).

همچنین در جای دیگر با تصریح به اینکه همه اختیارات حکومتی امام علیه السلام برای فقیه ثابت است، می‌فرماید: «فتحصل ممّا مرّ: ثبوت الولاية للفقهاء من قبل المعصومین علیهم السلام فی جمیع ما ثبت لهم الولاية فیه؛ من جهة كونهم سلاطين علی الأمة» (همان، ص ۶۵۳) و نیز می‌نویسد: «أن للفقیه جمیع ما للامام علیه السلام إلا إذا قام الدلیل علی أن الثابت له علیه السلام لیس من جهة ولايته وسلطنته، بل لجهات شخصیه تشریفا له أو دل الدلیل علی أن الشئ الفلانی وإن كان من شئون الحكومة والسلطنة لكن یختص بالامام علیه السلام» (همان، ص ۶۶۴).

در کتاب **حکومت اسلامی** موارد متعددی به مضامین مذکور تصریح شده است که به چند نمونه بسنده می‌کنیم: «این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله

بیشتر از حضرت امیر علیه السلام بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر علیه السلام بیش از فقیه است، باطل و غلط است» (همو، ۱۳۷۳، ص ۶۴).

در جای دیگر چنین می نویسد:

در هر حال از روایت اسحاق بن عمار می فهمیم که فقها، اوصیای دست دوم رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند و اموری که از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله به ائمه علیهم السلام واگذار شده، برای آنان نیز ثابت است و باید همه کارهای رسول خدا را انجام دهند؛ چنان که حضرت امیر علیه السلام انجام داد (همان، ص ۹۹-۱۰۰).

حضرت امام پس از تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی و در پاسخ اعتراض های بعضی جناح های روشنفکری و ملی گرا، به وسعت اختیارات ولی فقیه به صورت ذیل بیان می کند:

اینکه در قانون اساسی یک مطلبی ولو به نظر من یک قدری ناقص است و روحانیت بیش از این در اسلام اختیارات دارد، آقایان برای اینکه خوب با این روشنفکرها مخالفت نکنند، یک مقداری کوتاه آمدند، اینکه در قانون اساسی هست، بعضی شئون ولایت فقیه است نه همه آن (همو، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۱۳۳).

در همه موارد مذکور، تأکید بر این است که ولی فقیه، همه اختیارات حکومتی، سیاسی و اجتماعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام را دارد و براساس مطالبی که در تبیین محل بحث و تعریف ولایت مطلقه فقیه گفته شد، این معنا جز ولایت مطلقه چیز دیگری نیست؛ زیرا اختیاراتی بیشتر از اختیارات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام برای حکومت اسلامی متصور نیست، اگرچه حضرت امام در هیچ یک از موارد یادشده، به اصطلاح «ولایت مطلقه» تصریح نکرده است.

البته حضرت ایشان طی نامه‌ای که در تاریخ شانزدهم دی‌ماه سال ۱۳۶۶ خطاب به رئیس جمهور محترم وقت (آیت‌الله خامنه‌ای) مرقوم فرمودند، با کمال صراحت به ولایت مطلقه اشاره و جهت تبیین بیشتر مقصود خویش، برخی اختیارات و شئون ولی فقیه را یادآور شده و فرمودند:

تعبیر به آنکه اینجانب گفته‌ام حکومت در چهارچوب احکام الهی دارای اختیار است، به کلی برخلاف گفته‌های اینجانب است. حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ است، یکی از احکام اولیه است و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است. آنچه گفته شده است تاکنون یا گفته می‌شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است (همان، ج ۲۰، ص ۱۷۰-۱۷۱).

برخی بر این اساس که امام در آثار پیشین خود به اصطلاح ولایت فقیه تصریح نداشته است و در سال‌های آخر حیات خویش آن اصطلاح را به کار برده‌اند، با استناد به عباراتی از آثار یادشده مدعی‌اند که نظر حضرت امام در طول سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۶۶ دچار تحول شده و طی این مدت سه نظریه اتخاذ کرده‌اند: ۱. نظارت فقیه؛ ۲. ولایت فقیه در چهارچوب شرع و قانون؛ ۳. ولایت فرائضی و فراقانونی فقیه. در این مجال ابتدا عبارت‌های مورد نظر را آورده، سپس در حد و وسع خود به بررسی آنها می‌پردازیم تا به حاق نظریه ایشان دست یابیم.

۲-۵. انتساب نظریه «نظارت فقیه» به امام

گفته شده است حضرت امام نخست به نظارت فقیه معتقد بوده؛ برای این مدعا سه دسته استناد ذکر شده است:

الف) بعضی عبارات کتاب **کشف‌الاسرار**؛ از بعضی جمله‌های این کتاب

استفاده شده است که گویا امام با رژیم سلطنتی موافقت کرده و تنها خواستار نظارت فقیهان بوده است؛ به عنوان مثال، می‌فرماید:

ما که می‌گوییم حکومت و ولایت در این زمان با فقهاست، نمی‌خواهیم بگوییم فقیه هم شاه، هم وزیر، هم نظامی و هم سپور است، بلکه می‌گوییم، اگر یک همچو مجلسی (مجلس مؤسسان) از مجتهدین دیندار که هم احکام خدا را بدانند و هم عادل باشند و از هواهای نفسانیه عاری باشند و آلوده به دنیا و ریاست آن نباشند و جز نفع مردم و اجرای احکام خدا غرضی نداشته باشند، تشکیل شود و انتخاب یک نفر سلطان عادل کنند که از قانون‌های خدایی تخلف نکند و از ظلم و جور احتراز داشته باشد و به مال و جان و ناموس آنها تجاوز نکند، به کجای مملکت برخورد می‌کند و همین طور اگر مجلس شورای این مملکت از فقهای دیندار تشکیل شود یا به نظارت آنها باشد، به کجای عالم برخورد می‌کند (همو، [بی‌تا]، ص ۱۸۴-۱۸۵).

ب) مصاحبه‌ها و سخنانی‌هایی از امام در آخرین ماه‌های پیش از پیروزی انقلاب؛ برخی با استناد به اظهاراتی از حضرت امام که در ارتباط با وظیفه و نقش خود و سایر روحانیان در حکومت طی چند ماه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در پاریس داشته‌اند، چنین برداشت می‌کنند که ایشان قائل به نظارت فقیه بوده‌اند. از جمله مستندات عبارت‌اند از:

۱. وظیفه علمای اسلام نظارت بر قوانین است (همو، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۵۰/

همان، ج ۳، ص ۱۴۰)؛

۲. شورایی از علما و دانشمندان اسلامی بر جمهوری اسلامی نظارت می‌کنند

(همان، ج ۳، ص ۱۱۱)؛

۳. روحانیت نقش ارشاد و هدایت دولت را برعهده خواهند داشت (همان،

ج ۳، ص ۷۵)؛

۴. من در آینده همین نقشی را که الآن دارم؛ یعنی هدایت، نظارت بر اوضاع و ارشاد و راهنمایی، بنای دخالت مستقیم در امور را ندارم (همان، ج ۲، ص ۲۵۷ و ۲۹۵)؛

۵. من و سایر روحانیون در حکومت، پستی را اشغال نمی‌کنیم، وظیفه روحانیون ارشاد دولت‌هاست، من در حکومت آینده نقش هدایت را دارم (همان، ج ۳، ص ۱۴۰).

حضرت امام با عباراتی از این‌گونه، حرفی از ولایت فقیه به میان نمی‌آوردند و به نظارت فقیه اکتفا می‌کردند و واضح است که نظارت غیر از ولایت است. (ج سیره عملی امام؛ گفته شده است حضرت امام افزون بر فرمایش‌های یاد شده، در عمل نیز از پذیرفتن مسئولیت و سیمت مستقیم اجتناب می‌کردند و عزیمت ایشان به قم پس از پیروزی انقلاب و ساکن شدن‌شان در آنجا، مؤید همین مطلب است.

۶. نقد و بررسی

الف) با تأمل در متن مذکور (همو، [بی‌تا]، ص ۱۸۵) برمی‌آید که اولاً، به نظر ایشان حکومت سلطان عادل که تحت نظارت مجتهدان تشکیل شود، اشکال ندارد؛ ولی از بابت اینکه این سلطان عادل، لازم است فقیه باشد یا خیر؟ ساکت است و نمی‌توان عدم فقاهاست آن را استفاده کرد. ثانیاً، در همان کتاب *کشف‌الاسرار* مطالبی آمده است که نشان می‌دهد از نظر امام، حکومت مشروع، حکومت الهی است که در رأس آن فقیه جامع‌الشرایط باشد؛ به عنوان نمونه، می‌فرماید:

جز سلطنت خدایی، همه سلطنت‌ها برخلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی، همه قوانین باطل و بیهوده است (همان، ص ۱۸۶).

همچنین حضرت امام در رد ادعای مؤلف کتاب اسرار هزار ساله، که گفته بود: هیچ دلیلی بر این مطلب که حکومت حق فقیه است، وجود ندارد، چنین جواب می‌دهد:

مبانی فقهی، عمده‌اش اخبار و احادیث ائمه است که آن هم متصل است به پیامبر ﷺ خدا و آن هم وحی الهی است (همان، ص ۱۸۷).

سپس امام به چهار روایت می‌پردازند: ۱. توقیع منسوب به ناحیه مقدسه برای اسحاق بن یعقوب؛ ۲. حدیث اللهم ارحم خلفائی؛ ۳. مقبوله عمر بن حنظله؛ ۴. روایت تحف العقول از سیدالشهدا. ضمن اینکه ایشان در کتاب‌های دیگر خویش برای اثبات ولایت فقیه به همین روایات استناد فرموده‌اند، در همین کتاب نیز ذیل یکی از روایات مذکور، چنین می‌نگارند:

پس معلوم شد آنهایی که روایت سنت و حدیث پیامبر ﷺ می‌کنند، جانشین پیامبرند و هرچه برای پیامبر ﷺ از لازم بودن اطاعت و ولایت و حکومت ثابت است، برای آنها هم ثابت است؛ زیرا که اگر حاکمی، کسی را جانشین خود معرفی کرد، معنایش آن است که کارهای او را در نبودنش او باید انجام دهد (همان، ص ۱۸۸).

استناد به این روایات و نیز عبارت یادشده گویای این مطلب است که نظر حضرت امام در کشف الاسرار، ولایت مطلقه یکسان بوده است و با نظرشان در اواخر عمر شریف - ولایت مطلقه فقیه - سازگار می‌باشد و هیچ‌گونه تغییری رخ نداده، هرچند که به «ولایت مطلقه فقیه» تصریح نکرده بودند. (ب) در ارتباط با استنادات دسته دوم می‌توان چند پاسخ داد:

پاسخ اول، اینکه حضرت امام در آن شرایط آمادگی پذیرش ولایت فقیه را در مردم نمی‌دیدند و ترس این می‌رفت که طرح زود هنگام و بی‌موقع این اصل اساسی با عدم اقبال و گریز مردم از انقلاب و حکومت اسلامی روبه‌رو شود؛ بنابراین به‌رغم اعتقاد به ولایت فقیه که پیش از آن در کتاب‌های **کشف‌الاسرار** و **کتاب‌البيع** و **حکومت اسلامی** آورده بودند، چون در آن شرایط ولایت فقیه را عملی نمی‌دیدند؛ بنابراین نظر واقعی‌شان، اجرای نظارت فقیه بود. چنان‌که مرحوم نائینی به همین دلیل، با اینکه خود از قائلان ولایت فقیه بود؛ ولی حکومت مشروطه با اذن و نظارت فقیهان را تجویز کرد.

مؤید مطلب مذکور اینکه حضرت امام تا زمان تصویب اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان قانون اساسی به ولایت فقیه تصریح نمی‌کنند و به محض اینکه این اصل در جامعه مطرح می‌شود و بازخورد مثبت آن را در اکثریت مردم می‌بینند، به دفاع از ولایت فقیه می‌پردازند.

پاسخ دوم، اینکه امام خمینی در طول زندگی سیاسی خود به لحاظ استراتژیک از آغاز، به ولایت فقیه قائل بودند، از کتاب **کشف‌الاسرار** گرفته تا **کتاب‌البيع** و حتی در زمان انجام مصاحبه‌های فوق - ولی به لحاظ تاکتیک در شرایط زمانی و مکانی گوناگون - بخش‌هایی از نظریه خود را به مردم اظهار می‌کردند و مواردی از بیانات ایشان را که به ظاهر خلاف نظریه ولایت فقیه به نظر می‌رسد، می‌بایست بر تقیه حمل کرد که از نظر شرعی، بدون اشکال و چه‌بسا در مواردی واجب است. تقیه در موارد یادشده، می‌تواند تقیه «خوفی» یا مداراتی باشد. خوف از عدم یاری دین خدا از طرف مردم؛ و مدارا با مردم به این خاطر که با آموزه‌های اسلام تربیت شوند، تا آمادگی پذیرش برای

عملی شدن احکام الهی به ویژه اصل اساسی ولایت فقیه را پیدا کنند. در این میان، احتمال تقیه مداراتی بیشتر است.

ج) اما در ارتباط با سیره عملی ایشان، می‌توان چند پاسخ داد: اولاً، پاسخ‌هایی که به ایراد دسته دوم داده شد، در اینجا نیز قابل طرح است و از تکرار آن صرف‌نظر می‌کنیم.

ثانیاً، برخلاف ادعای مذکور، موارد متعددی از سیره عملی حضرت امام را می‌توان یادآور شد که ایشان در همان ایام، اعمال ولایت فرموده‌اند؛ برای مثال امام در تاریخ ۵۷/۱۰/۲۲ اعلام می‌کنند:

به موجب حق شرعی و براساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به اینجانب ابراز شده است، در جهت تحقق اهداف اسلامی ملت، شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی مرکب از افراد باصلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد وثوق، موقتاً تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد (همو، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۱۰۵).

همچنین حضرت امام در بدو ورود به ایران در بهشت زهرا در نطق تاریخی خود ضمن تأکید بر حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود، اعلام داشت: «من دولت تعیین می‌کنم، من به پشتوانه این ملت، دولت تعیین می‌کنم» (همان، ص ۲۰۳-۲۰۵، ۵۷/۱۱/۱۲) و سه روز پس از این اعلام در پانزدهم بهمن، مرحوم مهندس مهدی بازرگان را مأمور تشکیل دولت موقت می‌کند و می‌فرماید:

ما به واسطه اتکا به این آرای عمومی که شما الآن می‌بینید، من که ایشان را حاکم کرده‌ام یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان را قرار دادم. ایشان را که من قرار دادم واجب‌الاتباع است، ملت باید از او اتباع کند، یک حکومت عادی نیست، یک حکومت

شرعی است، باید از او اتباع کنند، مخالفت با این حکومت، مخالفت با شرع است (همان، ص ۲۲۴).

همچنین در حکم کتبی اولین نخست‌وزیر انقلاب اسلامی، چنین می‌نگارد:
جناب آقای مهندس مهدی بازرگان بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است و به موجب ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و وابستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم (همان، ص ۲۲۸، ۵۷/۱۱/۱۵).

ثالثاً؛ عدم پذیرش مسئولیت - هرچند صحت داشته باشد - دلیل بر عدم اعتقاد به ولایت فقیه نیست. چنان که در پاسخ پیشین ذکر شد، حضرت امام به ویژه در متن حکم تعیین نخست‌وزیر موقت به ولایت شرعی خود به روشنی تصریح می‌کند. آری! شاید بتوان گفت، امام در آغاز نهضت و حتی تا چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی بر این باور بودند که ضرورتی ندارد همه صحنه‌های اعمال ولایت را ولی فقیه مستقیماً برعهده گیرد و فرد عادل و مأذون فقیه، برای این مسئولیت کافی است؛ ولی پس از مخالفت‌هایی که از سوی سران دولت موقت صورت گرفت، خصوصاً پس از خیانت بنی‌صدر و توطئه‌های دیگری که به حذف فیزیکی دلسوزان انقلاب منجر شد، حضرت امام نه تنها خود نقش بیشتری را عهده‌دار شدند، بلکه به پذیرفتن مسئولیت‌های اجرایی، حتی تا سطح ریاست جمهوری، نخست‌وزیری و وزارت از سوی روحانیون رضایت دادند.

نتیجه

از آنچه گذشت برمی‌آید که حضرت امام خمینی از آغاز فعالیت علمی و سیاسی در همه آثار فقهی و سیاسی خود، به ولایت مطلقه فقیه قائل بودند و اگر چنانچه مواردی برخلاف آن مشاهده شود، می‌بایست با نظر به مجموعه تفکرات، خصوصاً کتاب‌های علمی و فقهی ایشان، توجیه و تحلیل شود؛ زیرا نظریه‌های علمی هر متفکر در آثاری که در فضایی علمی و به صورت مستدل و اجتهادی مطرح می‌شود، قابل جست‌وجو است.

حدود اختیارات ولی فقیه از منظر شهید صدر

پیش از آنکه به نظریه شهید صدر درباره حدود اختیارات فقیه پردازیم، لازم است ولو به اجمال، گذری به نوع نگاه ایشان به حاکمیت داشته باشیم تا جایگاه فقیه در آن بیشتر روشن شود.

شهید صدر حاکمیت را به حاکمیت حقیقی و اعتباری تقسیم می‌کند. حاکمیت حقیقی و مطلقه، از آن خداوند است. حاکمیت اعتباری و نسبی، تحت عنوان «استخلاف و استئمام» که به انسان تعلق دارد، از دیدگاه ایشان در دو بُعد «خلافت» و «شهادت» تجلی می‌یابد. شهادت یا نظارت نیز دارای دو جنبه است: ۱. مبتنی بر عصمت و اعجاز؛ ۲. مبتنی بر عدالت و علم. بُعد خلافت از دیدگاه شهید صدر به صورت خلافت عامه از آن انسان است و حاکمیت ملی نیز شعبه‌ای از خلافت انسان می‌باشد.

شهید صدر با استناد به دو آیه (شورا: ۳۸ / توبه: ۷۱) قائله قرآنی «حاکمیت امت» را استنباط می‌کند و می‌نویسد:

و نص دوم (توبه: ۷۱) از ولایت سخن به میان می‌آورد و اینکه هر انسان

بایمانی نسبت به انسان باایمان دیگر، دارای حق ولایت است و منظورش از ولایت سرپرستی و حاکمیت امور اوست. به همین جهت به موضوع امر به معروف و نهی از منکر (به عنوان نمونه)، اشاره می‌کنید و این حقی است عمومی که همگان در دارابودن آن مساوی‌اند (صدر، ۱۳۷۹، ص ۱۶۱).

شهید صدر در اینجا از ولایتی سخن می‌گوید که جنبه سرپرستی، تولی امور و فرمانروایی دارد و آن را یک حق که همگان در دارابودن آن برابرنند، معرفی می‌کند. این ولایت، همان حاکمیت به مفهوم سیاسی و اجتماعی است؛ بنابراین از منظر شهید صدر ولایت و حاکمیت اعتباری، اساساً از آن انسان به عنوان خلیفه خدا در روی زمین است، مردم مسلمان مهم‌ترین بخش حکومت را تشکیل می‌دهند و مشروعیت حکومت به رأی و نظر آنها بستگی دارد؛ ولی خداوند در کنار خط خلافت انسان، به خاطر صیانت انسان از انحراف و رهنمون‌ساختن آن به سوی اهداف خلافت رشیده، خط شهادت (نظارت) را قرار داده است (همان، ص ۱۳۵).

شهید صدر با استناد به آیه (مائده: ۴۴) ناظران و شاهدان را سه دسته معرفی می‌کند: ۱. انبیا؛ ۲. ربانیون (امامان معصوم)؛ ۳. احبار (عالمان شریعت) (همان، ص ۱۳۶). در میان این سه دسته، تفاوتی اساسی وجود دارد که شهید صدر بر آن اساس وظایفشان را تفکیک می‌کند؛ انبیا و امامان معصوم به خاطر معصوم‌بودنشان، همزمان دارای وظیفه خلافت و نظارت می‌باشند و ولی فقیه و مرجع به علت عدم معصومیت تنها وظیفه نظارت را دارند. البته هرکدام از این سه دسته، حتی مرجع، به عنوان جزئی از انسان‌ها دارای وظیفه خلافت می‌باشند (همان، ص ۱۶۲)؛ ولی این نوع خلافت از محل بحث ما خارج است.

از نظر شهید صدر در زمان حضور پیامبر ﷺ و یا امام معصوم علیهم السلام، حکومت اسلامی از ترکیب دو خط، نظارت و خلافت در شخص پیامبر ﷺ و یا امام علیهم السلام، جمع می‌شود؛ ولی در زمان غیبت این دو خط از هم جدا می‌شوند؛ نظارت برای مرجع و خلافت و حاکمیت برای مردم خواهد بود.

اسلام در زمان غیبت، مسئولیت‌ها را میان دو خط مرجع و امت، یعنی میان اجتهاد شرعی و شورا تقسیم کرده است؛ پس نمی‌خواهد که امت، خلافتش را بدون شاهد و ناظری که او را از انحراف بازدارد، بر صحت و سلامت راهش نظارت نماید و نشان‌ها و علامت‌های مسیر را از جنبه اسلامی به او نشان دهد، اعمال کند (همان، ص ۱۶۱).

از مباحث گذشته برمی‌آید که شهید صدر در زمان غیبت، فقیه بماهو فقیه را به عنوان مرجع صالح رشید، مرجع علمی و ناظر بر اجرای صحیح قانون الهی و شریعت اسلامی معرفی می‌کند و برای آن مسئولیت‌هایی در همان راستا به شرح ذیل در نظر می‌گیرد:

۱. حفظ، نشر و گسترش پیام و رسالت اسلام.
۲. به کارگیری اجتهاد برای درک احکام اسلام و تطبیق مسائل روز با آنها.
۳. اشراف و مراقبت بر امت در جهت تحقق خلافت خود و اجرای دقیق قوانین در چهارچوب اسلام میان مردم (ر.ک: همان، ص ۱۵۹-۱۶۰).

اختیارات و صلاحیت‌های مرجع از نگاه شهید صدر: مرجع، عالی‌ترین نماینده دولت و فرمانده کل نیروهای مسلح است. مرجع، کسی است که کاندیداتوری فرد یا افرادی را تأیید می‌کند، یا اینکه خود، آنها را نامزد این مقام می‌نماید. معرفی کاندیدا از سوی مرجع معتبر می‌باشد؛ چون اولاً، تأکیدی بر سازگاری

کاندیدای ریاست قوه مجریه با قانون اساسی است و ثانیاً، نوعی وکالت دادن به او از سوی مرجع تلقی می‌شود؛ بنابراین در صورت پیروزی وی در انتخابات به عنوان رئیس قوه مجریه، قداست و مشروعیت بیشتری به وی می‌بخشد.

۴. تطبیق قانون اساسی وضع شده با شریعت.

۵. اظهارنظر نهایی (قطعیت دادن) در مورد قوانینی که از سوی مجلس شورا برای پُر کردن منطقه‌الفراغ قانونگذاری وضع شده است.

۶. تأسیس دادگاه عالی برای رسیدگی به همه اختلاف‌های احتمالی در زمینه‌های پیش‌گفته.

۷. ایجاد دیوان مظالم و دادخواهی برای رسیدگی به شکایت‌ها و دادخواهی‌های افراد در همه نقاط کشور و اتخاذ و اجرای تصمیم مناسب.

در این باره مرجع به تشکیل مجلسی مرکب از صد نفر از آگاهان روحانی که شامل تعدادی از علمای برجسته حوزه و تعدادی از نمایندگان علمای بزرگ، خطبا، محققان، متفکران اسلامی و همچنین دست‌کم باید ده نفر از مجتهدان در میان آنها باشند، اقدام می‌کند. مرجعیت از طریق این مجلس، صلاحیت‌ها و اختیاراتش را اعمال می‌کند (صدر، ۱۴۲۶ق، ص ۲۰-۲۱).

مقایسه دیدگاه‌های امام خمینی و شهید صدر در حوزه اختیارات فقیه: نظریه شهید صدر (نظارت فقیه) در موارد ذیل با نظریه حضرت امام (ولایت فقیه) متفاوت است:

مهم‌ترین تفاوت اینکه در نظریه امام خمینی (ولایت مطلقه فقیه) فقیه، حاکمیت و ولایت دارد؛ ولی در نظریه شهید صدر حاکمیت با مردم است و وظیفه فقیه، نظارت بر حُسن اجرای قوانین و مطابقت آنها با شرع است؛ به

عبارت دیگر در نظریه شهید صدر، فقیه نقش اجرایی ندارد، همچنین فقیه هیچ مقامی را نصب نمی‌کند، اگرچه صلاحیت دینی متصدیان کلان جامعه را بررسی می‌کند و بر حُسن اجرای امور نظارت می‌کند؛ ولی در نظریه ولایت مطلقه فقیه؛ اولاً، فقیه خود بالاترین نقش اجرایی جامعه را شخصاً به عهده دارد؛ ثانیاً، نصب یا تنفیذ و عزل کلیه مقامات اصلی متصدی امور جامعه از اختیارات ولی فقیه است.

در نظریه شهید صدر، در موارد غیر کلان، تأیید فقیه لازم نیست، بلکه عدم رد آن کافی است؛ در حالی که در نظریه ولایت مطلقه فقیه، مشروعیت همه امور خُرد و کلان حوزه عمومی، محتاج تأیید یا اذن ولی فقیه می‌باشد. شرط تصویب فقیه در امور کلان از باب رعایت نهایت احتیاط در نظریه نظارت است.

در نظریه شهید صدر، فقیه در حکومت نقش ایجابی ندارد، نقش وی سلبی (سلب موارد خلاف شرع و دین از ساحت حکومت) است. در نظریه ولایت مطلقه فقیه، فقیه هم نقش سلبی دارد، هم نقش ایجابی.

در مجموع می‌توان گفت اختیارات مد نظر شهید صدر برای فقیه، بخش بسیار ناچیزی از اختیاراتی است که امام خمینی برای فقیه قائل می‌باشد. البته گفتنی است ارائه نظریه شهید صدر براساس کتاب‌های منتشرشده از آن شهید بزرگوار می‌باشد؛ هرچند برخی از شاگردان ایشان مانند شهید سیدمحمدباقر حکیم، معتقدند ایشان در اواخر عمر شریف خود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، به نظریه ولایت مطلقه معتقد شده بودند، ولی ما چنین نظری را در آثار ایشان نیافتیم.

منابع

۱. ابن الاثیر، مبارک بن محمد؛ *النهاية في غريب الحديث والاثار*؛ ج ۵، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۲۲ق.
۲. آذری قمی، احمد؛ *ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام*؛ قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم، ۱۳۷۲.
۳. آل بحر العلوم، محمد بن محمد تقی؛ *بلغة الفقیه* (مجموعه بحوث و رسائل و قواعد فقهیه)؛ شرح و تعلیق حسین بن محمد تقی آل بحر العلوم؛ تهران: مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ق.
۴. جوهری فارابی، ابی نصر اسماعیل بن حماد؛ *الصحاح*؛ ج ۵، بیروت: دار احیاء التراث العربیه، ۱۴۲۶ق.
۵. حسینی تهرانی، سید محمد حسین؛ *ولایت فقیه در حکومت اسلام*؛ ج ۱، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۱۴ق.
۶. خمینی، روح الله؛ *تحریر الوسيلة*؛ ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ق.
۷. —؛ *صحیفه نور* (مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی)؛ ج ۲، ج ۳، ج ۱۱ و ج ۲۰، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
۸. —؛ *کتاب البیع*؛ ج ۲، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹.

٩. —؛ **كشف الاسرار**؛ قم: انتشارات پیام اسلام، [بی تا].
١٠. —؛ **ولایت فقیه «حکومت اسلامی»**؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ١٣٧٣.
١١. داوری، مسلم؛ **التقیه فی فقه اهل البیت**؛ ج ٢، قم: [بی نا]، ١٣٧٧.
١٢. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ **مفردات الفاظ القرآن**؛ بیروت: دارالقلم، ١٣٧٩ق.
١٣. صدر، سید محمد باقر؛ **الاسلام یقود الحیاة**؛ المدرسة الاسلامیه رسالتنا؛ قم: مرکز الابحاث والدراسات التخصصیه للشهید الصدر، ١٣٧٩.
١٤. —؛ **لمحة فقیهیه تمهیدیه عن مشروع دستور الجمهوریه الاسلامیه فی ایران (الاسلام یقود الحیاة)**؛ ج ٣، قم: ظهور مرکز الابحاث والدراسات التخصصیه للشهید الصدر، ١٤٢٦ق.
١٥. طباطبایی، سید محمد حسین؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**؛ ج ١٠، ج ٥، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٧ق.
١٦. طریحی، فخرالدین بن محمد؛ **مجمع البحرین**؛ تصحیح عادل محمود؛ ج ١، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ١٤٠٨ق.
١٧. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب؛ **القاموس المحیط**؛ ج ٤، بیروت: دارالفکر، ١٤٢٨-١٤٢٩ق.
١٨. فیومی المقری، احمد بن محمد بن علی؛ **المصباح المنیر**؛ ج ٢، بیروت: المكتبة العصریه، ١٤٢٠ق.
١٩. مشکینی، علی؛ **مصطلحات الفقه و معظم عناوینہ الموضوعه**؛ قم: الهادی، ١٣٧٩.
٢٠. نجفی، محمد حسن؛ **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**؛ تحقیق و تعلیق شیخ عباس قوچانی؛ ج ٢١، ج ٣، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ١٣٦٧.